



ایران

اندیشه

دوشنبه ۲۲ آبان ۱۳۹۶، شماره ۶۶۴۲ آرشیو



سرگذشت خواندنی اندیشه هایی که از سر ایران گذشت

سرگردانی در برزخ

دکتر حسین مصباحیان (استاد فلسفه دانشگاه تهران)

فیلسوفان ما در جغرافیای فکری این جهان کجا ایستاده اند؟

«اهالی فلسفه و متفکران ما، کجای جغرافیای فکری جهانی ایستاده اند؟» در مواجهه ای پدیدارشناسانه با این پرسش، به دو وجه متفاوت می توان پاسخ داد؛ وجه نخست، آنگونه که پدیدار و در اینجا، «جای و گاه فلسفی ما در جهان» خود را نشان می دهد. دوم، آنگونه که همین «جای» و «گاه» در دام مستوری افتاده است و باید به آن مجال داد تا دیده شود. به عبارت ساده تر، وجه «پیدا»ی پدیدار و وجه «پنهان» آن. از ترکیب این دو وجه، وضع سومی پدید می آید که وضع ما است و من آن را به پیروی از یکی از فیلسوفان معاصر، «وضعیت برده خشنود» می نامم. اما آنچه که پیدا است اینکه ما در سرزمینی زندگی می کنیم با سنت دیرین فلسفی که گاه گفته شده است در هیچ تمدنی به استثنای تمدن هند «آثار فلسفی در آن خلق نشده است.» آثاری که فقط کتابشناسی آن در مجموعه ای ۱۸ جلدی به نام «مجموعه کتابشناسی جامع فلسفه در ایران» در سه سر فصل ۱- از قرن دوم تا قرن هفتم؛ دوران شکوفایی و تکوین فلسفه، از نهضت ترجمه تا خواجه نصیر طوسی، ۲. از نیمه دوم قرن هفتم تا نیمه قرن دهم؛ از دوران متکلم فیلسوفان مکتب شیراز، از کاتبی قزوینی تا داوود انطاکی ۳. دوران عارف فیلسوفان مکتب اصفهان و سبزواری و تهران؛ از شیخ بهایی به بعد در دست تهیه است و برخی از مجلدات آن به چاپ رسیده است.

مواجهه با فلسفه مدرن غربی

از نقطه نظر آشنایی و مواجهه با فلسفه مدرن غربی، سابقه قابل تاملی داریم. از زمانی که نخستین اثر فلسفی مهم غربی به توصیه یا دستور کنت دوگو بینو [Conte de Gobineau] (۱۸۱۶-۱۸۸۲)، کنسول وقت یا وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه، توسط ملا اسحاق لاله زاری به فارسی ترجمه شد و در سال ۱۲۴۱ ه.ش (۱۲۷۹ ه. ق - ۱۸۶۲ م) به چاپ رسید، حدود ۱۵۰ سال می گذرد. این اثر یعنی «گفتار در روش» دکارت توس دوگوبینو - نویسنده «کتاب تاملی درباره ایران» - از آن جهت انتخاب شده بود که هیچ قربانی با فرهنگ اسلامی - ایرانی نداشت و به مثابه اثری کاملاً غربی با محوریت عقل و خودمختاری در اندیشیدن می توانست همچون «ویروس» در فضای فکری ایران آن عصر پراکنده شود و با ورود به خون ایرانی، نتایج ناشناخته و غیرقابل انتظاری به وجود آورد. اثر دکارت که برای بار دوم توسط شیخ محمود کرمانی، معروف به افضل الملک و برای سومین بار توسط محمدعلی فروغی ترجمه شد، می توان سرآغاز آشنایی ما با تفکر فلسفی غرب دانست. سر فصلی که هنوز با ارجاع به هدف دوگوبینو مورد پرسش و پژوهش لازم قرار نگرفته است.

دوران هگل گرابی

دوره دوم مواجهه ما با فلسفه غربی را مسامحتاً می توان «دوران هگل گرابی» نامید. گرچه نخستین کتابی که در ایران به معرفی برخی از رؤس فلسفه هگل پرداخت، جلد سوم از مجموعه سه جلدی «سیر حکمت در اروپا» محمدعلی فروغی بود که در فاصله سال های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ نوشته شد، اما توجه به هگل در ایران عمیقاً متأثر از شکل گیری و ظهور جریانات و احزاب مارکسیستی بود که وسعت پیدا کرد. ترجمه اثر دکارت اگر احتمالاً نتوانست برخلاف انتظار دوگوبینو نتایج غیرقابل انتظاری به بار آورد، توجه به هگل، بی آنکه حتی اثری جدی از او به ترجمه رسیده باشد، بخش قابل ملاحظه ای از فضای روشنفکری و سیاسی ایران در فاصله دهه های ۲۰ تا ۴۰ را تحت تاثیر خود قرار داد.

معرفی هگل که با محوریت مباحث منطقی او و ربط آن به مارکس و تئوری های مارکسیستی و عمدتاً توسط روشنفکران چپ، مجله «مردم ماهانه» ارگان حزب توده و «پیام نو» ارگان دوستی ایران و شوروی آغاز شد، سبب شد که جنبه تاریخی فلسفه هگل با محوریت این جمله معروف او که «تاریخ

-- انتخاب شماره های اخیر --

آخرین شماره آرشیو

صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی
مدیر مسئول: مهدی شفیعی
تلفن روزنامه: ۰۲۱-۸۸۷۶۹۰۷۵

سایر عناوین این صفحه: [پربازدیدهای این شماره](#)

- [استاد فلسفه دانشگاه کلمبیا: دکارت متأثر از یک فیلسوف زن بود](#)

روزنامه های عضو

کیمیا، ایران، رسالت، پیام، اقتصاد، سلامت، بوم، لحن، مهر

فلسفه، خود فلسفه است»، تا مدت ها - به دلیل فقدان آثار فلسفی معتبر- مورد غفلت قرار گیرد. تا این زمان، یعنی اواسط دهه ۴۰ شمسی شمار آثار مرتبط با تاریخ فلسفه غرب از شمار انگشتان دو دست تجاوز نمی کرد. مهم ترین این آثار عبارت بودند از «سیر حکمت در اروپا» محمدعلی فروغی-که یکی از استادان مطرح دانشگاه تهران در همان زمان آن را هنوز «هذا کتابنا» خوانده بود- «تاریخ فلسفه» راسل به ترجمه نجف دریاوندی، چند اثر دیگر از راسل به ترجمه بزرگمهر، «تحقیق در فهم بشر» جان لاک به ترجمه رزاقاده شفق و چند اثر دیگر.

دوران هایدگرگرای

دوره سوم مواجهه ما با فلسفه غربی را می توان «دوران هایدگرگرای» نامید و بانی پدید آمدن این گرایش را احمد فریدد دانست. او علاوه بر تدریس هایدگر در دانشگاه تهران تا هنگام بازنشستگی در سال ۱۳۵۱، ترغیب شاگردان جهت شناخت و معرفی فلسفه هایدگر و نیز برگزاری جلساتی با حضور روشنفکرانی چون داریوش شایگان، حمید عنایت، داریوش آشوری و رضا داوری که به «فریددیه» معروف شده بود، تلاش کرد تا هایدگر را فیلسوفی معرفی کند که «نفسانیت» (ترجمه او از سوپرنکتیویته) غربی و به تبع آن اصولا تمدن مدرن غربی را به پرسش کشیده است و فضایی فراهم آورده است که فرهنگ های دیگر به تامل واداشته شوند.

او که در آغاز بیشتر به نقد نظری تکنولوژی و همزونی غرب می پرداخت، پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران تا آنجا پیش رفت که بگوید «من هایدگر را با اسلام تفسیر می کنم. یگانه متفکری که در جهت جمهوری اسلامی است، هایدگر است.» قرائت احمد فریدد از هایدگر و نقد و جدل هایی که پیرامون آن در گرفت، سبب توجه جدی تر به هایدگر شد و آنچه را که می توان دوران هایدگرگرای ایران دهه های ۵۰ تا ۶۰ نامید، تثبیت کرد.

تلاش برای اندیشیدن

دوره چهارم آشنایی ما با فلسفه غربی را می توان دوره ای دانست که از سال های میانی دهه ۶۰ آغاز شده است و همچنان ادامه دارد. این دوره را اگر بتوان نامی بر آن نهاد، باید «دوران تلاش و دعوت برای اندیشیدن» دانست که یکی از دلایل آن ترجمه و تالیف پرشمار آثار فلسفی است. گرچه ترجمه متون کلاسیک فلسفه غربی هنوز در آغاز راه است ولی بسیاری از آثار مهم فلسفه کلاسیک (تقریباً تمام آثار افلاطون و ارسطو)، برخی از آثار مهم فیلسوفان سده های میانه (آکوئیناس و آگوستینوس) برخی از آثار مهم فلاسفه عصر جدید و معاصر (از دکارت تا هایدگر) و فیلسوفان تاثیرگذار فرانسوی (دریدا، فوکو، ریکور، لویناس) به فارسی ترجمه شده اند. گرچه انتخاب و ترجمه آثار فلسفی عمدتاً بدون نظارت یک دستگاه برنامه گذار و بر اساس سلیق و علایق فردی مترجمان صورت گرفته است و همین سبب شده است که به طور مثال جز نقدهای سه گانه کانت، اثر مهم دیگری از او ترجمه نشود، ولی با اینهمه تلاش هایی که در این دوره صورت گرفته است، با مجموع صد و بیست سال پیش از این دوران به هیچ روی قابل مقایسه نیست. افزون بر این، تعداد پرشمار از منابع دست دوم فلسفه از تاریخ فلسفه گرفته تا فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق و فلسفه دین و فلسفه تحلیلی به فارسی ترجمه شده اند. کنفرانس ها و همایش های ملی و بین المللی مهمی در شناخت فلاسفه غربی در ایران برگزار شده اند و تعدادی از فیلسوفان تاثیرگذار غرب، فیلسوفانی مانند یورگن هابرماس، ریچارد رورتی، آنتونیو نگری و فرد دالمیر به ایران سفر کرده اند و هر یک به روشی، فلسفه پژوهان را به اندیشیدن فلسفی درباره مسائل مبتلا به ملی دعوت کرده اند.

بر این تلاش ها باید تلاش های روزنامه نگاران و مجلات فلسفی اعم از مجلات تخصصی و عمومی را که به ترویج افکار فلسفی می پردازند، افزود. مجموعه این تلاش ها گرچه بخش ناچیزی از آنچه که باید بشود را تشکیل می دهد، ولی روی هم رفته این دعوت را برانگیخته است که با فلسفه خواندن، نمی توان فیلسوف شد. این دعوت یا طرح مساله، هم توسط استادان قدیمی فلسفه طرح می شود و هم توسط فلسفه پژوهان نسل جدید و در عمل نیز تلاش هایی در این جهت صورت می گیرد.

آیا «فلسفه ایرانی» هویتی دارد؟

در همین نقطه است که می رسیم به وجه دوم مواجهه با پرسش و آن اینکه آیا فلسفه ایرانی، در جهان امروز و در کنار سنن فلسفی دیگر هویتی دارد؟ آیا ایران در حوزه فلسفه به رسمیت شناخته می شود؟ ما می دانیم که منطق هویت، قابل شمارش کردن اشیاء و اشخاص و در اینجا سنن فلسفی است. شمارش شدن هم معیارهایی دارد که خود بر اساس فرآیندهایی ویژه شکل می گیرند. در دنیای امروز، پیشینه شمرده نمی شود و تمدن های گذشته به عنوان هویت امروزی ملت در نظر گرفته نمی شوند. تمدن های زیادی در تاریخ بودند که درخشیدند و افول کردند و بی آنکه بتوانند بازساخته شوند، مردند و رفتند. تعداد اندکی زنده ماندند و به دلیل قابلیت انعطاف پذیری، ورزیدگی و قابلیت تولید محصولات جدید تمدن به حیات خود ادامه دادند.

شمرده شدن با خودشماری در درون مرزهای هویتی متفاوت است. در اولی، فرد یا ملت به دلیل حرفی که برای گفتن دارد و افزوده ای که می تواند بر تمدن بشری داشته باشد و نقشی که می تواند در چند ساحتی کردن انسان مدرن داشته باشد، شمرده می شود و در دومی به دلیل فقدان همه آنچه گفته شد، مدام خود را تکرار می کند، مدام به گذشته اش پناه می برد و از تمدن هایی که پدرانش ساخته اند حرف می زند، غافل از اینکه اینها دیگر شمرده نمی شوند. اگر اینگونه باشد، تمام آنچه که در قسمت اول بحثم گفتم که ناظر بر «وجه پیدای پدیدار» بود، شمرده نمی شوند. به عبارت دیگر، گذشته فلسفی- اگر به حرف زدن و داشته نشود- به شمار نمی آید و شمرده نمی شود. به این معنا، ما به لحاظ فلسفی در دنیای امروز «غشماریم»؛ به شمار نمی آییم.

ساخت گشایی از واژه «غرشمار» در اینجا خالی از لطف نیست. می دانیم که در ایران دوران مشروطیت، شناخته شدن به نام خانوادگی، آن هم بی آنکه در جایی ثبت شده باشد، فقط در بین اقشار تحصیلکرده تا حدی رواج یافته بود. نخستین شناسنامه یا سند ولادت رسمی اما در سوم دی ماه ۱۲۹۷ برای دختری به اسم فاطمه ایرانی در تهران صادر شد. گو اینکه نخستین شناسنامه برای ایرانیان خارج از کشور نیز به اسم عبدالحسین سینتا- کسی که خالق فیلم «دختر لر» نخستین فیلم صامت ایرانی هم هست- در اسفند ۱۳۰۸ در شهر بمبئی هندوستان صادر شد.

ولی نخستین بار در خرداد ۱۳۰۴ بود که مجلس پنجم قانونی را به تصویب رساند که به «قانون سجد احوال» مشهور شد. قانونی که بر اساس آن تمام مردم ایران باید طی یکسال دارای ورقه هویت یا شناسنامه می شدند. در مرداد ۱۳۰۷ هم مجلس ششم شورای ملی قانون سجد احوال دیگری را در ۱۶ ماده تصویب کرد که یکی از مواد آن «اداره کل احصائیه و سجد احوال مملکتی» را مسئول سرشماری و آمارگیری از مردم می دانست. در زمان سلطنت رضاشاه، در سال ۱۳۱۳ با تصویب قانونی، استفاده از القاب گذشته ممنوع و انتخاب نام خانوادگی جدید برای همه ایرانیان اجباری شد. در همین زمان بود که مامورانی به اقصی نقاط کشور فرستاده می شدند تا برای همه ایرانیان نام خانوادگی انتخاب کنند و آن را در سجد ثبت کنند تا افراد رسماً به آن نام شناخته شوند و به شمار آیند. انتخاب نام خانوادگی هم یا بر پایه شغل و حرفه نیاکان بود؛ مثل صراف یا بزاز یا جواهری، یا بر پایه شهرت خاندان فرد بود؛ مثل درویش، نورانی، یا برپایه یکی از ویژگی های فرد مثل فصیح سخن گفتن که مثلاً می شد فصیحی.

ماموران سرشماری اما وقتی به مرکز برمی گشتند، باید گزارشی از کارهای خود ارائه می دادند. اینان مثلاً می نوشتند که ما برتیم سبزوار و نام خانوادگی فلان تعداد سکنه آنجا را ثبت کردیم و برایشان سجد صادر کردیم. اما دریافتیم که مردمانی هم هستند که مقیم جای مشخصی نیستند. اینان خانه به دوش هستند و هر لحظه جایی زندگی می کنند. بنابراین نه می توان برایشان سجد صادر کرد تا به نام خانوادگی مشخصی شناخته شوند و نه می توان برآوردی از تعداد آنان داشت. آنان «غرشمار» یا «غیرقابل شمارش» هستند. یکی از نویسندگان نوشته است که «غرشمارها»، یعنی کسانی که مسکن و ماوایی ندارند و نمی توانند شمرده شوند «در مناطق مختلف ایران با نام های متفاوت شناخته می شوند. در خراسان: غرشمار یا قرشمار، در مازندران: گودار (گدار)، در کرمانشاه: سوزمانی، در استان مرکزی و همدان: فیوج، در آذربایجان: قره چی (قاراچی)، در خوزستان: کولی، در لرستان: توشمال، در کهگیلویه: غربتی، در استان فارس: غربال بند، در بلوچستان: لوری (جت)».

«غرشمارها» که به مرور به نام هایی که عرض کردم، خوانده شدند، در شهرها و مناطقی که ذکر کردم، محله خاصی ندارند و به صورت پراکنده زندگی می کنند. فقط ظاهراً در سبزوار کوچه ای به اسم «کوچه غرشمارها» وجود دارد که احتمالاً قبلاً محل سکونت غرشمارها بوده است.

همه اینها را گفتم که بگویم ما در دنیای فلسفه، از نقطه نظر وجه دوم مواجهه با پرسش «اهالی فلسفه و متفکران ما، کجای جغرافیای فکری جهانی ایستاده اند؟» غرشمار هستیم! به شمار نمی آیم. دلیل آن هم به نظر من این است که متفکران ما با مسائل «مواجهه اصیل» ندارند. این شاید یک بلای تاریخی است. تنها راه برای داشتن مواجهه اصیل، اندیشیدن مستقیم به مسائل مبتلا به ملی و اجتماعی است.

هگل، که او را بزرگترین فیلسوف ایده آلیست مدرن خوانده اند، معتقد است که غلط است اگر تصور کنیم که فیلسوف می تواند از زمانه و زمینه خود فراتر رود. یعنی فیلسوف واقعی کسی است که به مسائل زمانه خود می اندیشد. هیچ کدام از فیلسوفان غربی هم غیر از این عمل نکرده اند. اینان خود را پیوسته ملزم به مواجهه با مسائل عصر خود دانسته اند. من احساس می کنم ما به یک فراخوان ملی نیاز داریم برای «دعوت به اندیشیدن مستقیم روی مسائل مبتلا به ملی» و به تبع آن شمرده شدن در سطح جهانی.

بنابراین ما از یک سو، احتمالاً مفتخر و خشنود هستیم به سنن و منابعی که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند، غافل از اینکه این میراث دیگر شمرده نمی شود و از سوی دیگر از آنجا که در همه حوزه های فلسفی، چشممان به غرب است، عملاً وابسته به غرب و برده آن هستیم. این همان وضعیت سومی است که من آن را به تبعیت از «اکسل هونت»، یکی از برجسته ترین فیلسوفان معاصر، در گفت وگویی که الیویه وارول با او انجام داده است (گفت وگویی که توسط شیدان وثیق ترجمه شده است،) «وضعیت برده خشنود» یا «وضعیت به رسمیت شناخته شدن دروغین» می نامم.

«هونت» می گوید «برده خشنود» کسی است که احساس می کند به رسمیت شناخته شده است، چرا که از شرایط ظاهراً مناسبی برخوردار است. «نمونه آن برده سیاهی که در چهره مشهور عمو تم تجلی یافته را به خاطر بیابوریم. در اینجا ما با کسی سروکار داریم که در یک جامعه برده داری و تحت مناسبات سرکوبگرانه و پدسالارانه، احساس به رسمیت شناخته شدن می کند و در نتیجه خود را خوشبخت می پندارد چون از هویتی به تقریب با ثبات و مناسب برای زندگی کردن برخوردار است. با این حال اما، باز هم چون نظاره گر، برای ما کاملاً روشن است که این برده نباید خود را با اینگونه به رسمیت شناخته شدن ها هم هویت سازد. و این در اصل به معنای پیش فرض ما بر گونه ای هویت جویی مساله انگیز و کاذب نزد او است.»

این وضع سوم، یعنی وضعیتی که نه تمام چهره های به رسمیت شناخته شده، آنگونه که غرب به طور مثال از آن برخوردار است، خود را به صورت تمام قد به رخ می کشد و نه تحقیرشدگی با همه اجزایش و با تمام شدتش خود را نشان می دهد. وضع فعلی فلسفه ما در متن جهانی چنین است.



وضع‌ی که شبیه بی‌هویتی است. به این معنا که اصولاً ما دارای هویت فلسفی نیستیم که این هویت به رسمیت شناخته شود یا مورد تحقیر قرار گیرد. این وضعی است که در آن قرار داریم و برای این وضع است که باید فکری کرد.

نیم نگاه

اصولاً ما دارای هویت فلسفی نیستیم که این هویت به رسمیت شناخته شود یا مورد تحقیر قرار گیرد. این وضعی است که در آن قرار داریم و برای این وضع است که باید فکری کرد.

ما در دنیای فلسفه، به شمار نمی‌آییم. دلیل آن هم این است که متفکران ما با مسائل «مواجهه اصیل» ندارند.

ما از یک سو احتمالاً مفتخر و خشنود هستیم به سنن و منابعی که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته‌اند، غافل از اینکه این میراث دیگر شمرده نمی‌شود و از سوی دیگر از آنجا که در همه حوزه‌های فلسفی، چشممان به غرب است، عملاً وابسته به غرب و برده آن هستیم.

هگل معتقد است که غلط است اگر تصور کنیم که فیلسوف می‌تواند از زمانه و زمینه خود فراتر رود. از این رو، ما به یک فراخوان ملی نیاز داریم برای «دعوت به اندیشیدن مستقیم روی مسائل مبتلا به ملی» تا به تبع آن، فلسفه و فیلسوفان ما در سطح جهانی مطرح شوند و به شمارش آیند.

□

نوشته‌های دیگری از «دکتر حسین مصباحیان»

[نگریستن به خود از منظر دیگری](#) / «برآمد» سمپوزیوم های طرح

افکنی نوشتاری و خویشتن

روزنامه اعتماد، سه‌شنبه ۱۰ تیر ۱۳۹۹

[دانشگاه ما نهاد تولید علم نیست](#)

روزنامه اعتماد، پنج‌شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۹

[ارج شناسی یک وارث](#)

روزنامه اعتماد، شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۹۸

[اصلاح انقلابی و ابداع خویشتن](#) / نوشتاری چیست؟

روزنامه اعتماد، دوشنبه ۱ بهمن ۱۳۹۷

[شایگان راست می‌گفت امام‌الله](#) / «امکان نقد فلسفی» افکار شایگان

روزنامه ایران، شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۹۷

[عناوین بیشتر...](#)



دکتر حسین مصباحیان

استادیار



تمامی خدمات پایگاه magiran.com، حسب مورد دارای مجوزهای لازم از مراجع مربوطه می‌باشند و فعالیت‌های این سایت تابع قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران است